**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه شصت و سوم\_ 12 بهمن 1399**

[اشاره­ایی مجدد به سیر بحث تاکنون]

برخی از عزیزان فرمودند بحث مجددا توضیح بیشتری داده شود چون ابهاماتی در بین بوده است. ببینید بحث از این جا شروع شد ما در جایی از آن به تزاحم نام می­بریم امری مسلم و قطعی داریم و آن این که مکلف، در متزاحمین قدرت امتثال هر دو تکلیف را ندارد، این از یک سوء از سوی دیگر در اصول خوانده­ایید، مراتب حکم را که برخی معتقدند، وبرخی عقیدۀ متفاوتی دارند، آنها که به مراتب حکم معتقد هستند می گویند، از مرحلۀ ملاک، و مصالح و مفاسد که بگذریم، اولین مرحله مرحلۀ جعل است و انشاء، بعد از آن مرحلۀ فعلیت، یعنی تحقق موضوع و بعد از آن مرحلۀ تنجز که مکلف، علم به تکلیف هم پیدا کرده است و ترک آن عمل استحقاق عقاب می آورد، حال سؤال این است که آن قصور قدرت، که مکلف در متزاحمین دارد و قطعا در حکم تأثیر می کند، در چه مرحلۀ ایی از حکم تأثیر می کند؟

1. در مرحلۀ جعل و انشاء

2. در مرحلۀ فعلیت

3. در مرحلۀ تنجر؟

علی الاجمال می گوییم فعلا اگر بنا باشد، قصور قدرت در حکم تأثیر کند، فی مرحلۀ الجعل و الانشاء ما دیگر، در مرحلۀ جعل دو حکم مطلق نخواهیم داشت، اگر الف و باء متزاحمین بودند، و در نتیجه نتوانستم هر دو را امتثال کنم، این نتوانستن من، این قصور قدرت من، جعل و انشاء را هدف قرار می دهد، و باعث می شود از اول الف و باء هیچ کدام مطلق نباشند.

اگر گفتیم قصور قدرت در مرحلۀ فعلیت حکم تأثیر می کند، یعنی قصور قدرت، در مرحلۀ تحقق موضوع حکم مدخلیت دارد، مرحلۀ جعل در اثر قصور قدرت مکلف، آسیبی نمی بیند، در مرحلۀ تحقق موضوع است که آن قصور، تأثیر خودش را خواهد داشت، نتیجه این می شود از بین الف و باء که متزاحمین بودند، موضوع یکی از این دو محقق خواهد بود، دونَ الآخر.

اگر نظریۀ سوم را انتخاب کردیم، و قصور قدرت را در مرحلۀ تنجز حکم مؤثر دانستیم، می گوییم الف و باء هر کدام مطلق جعل شده­اند و الف و باء هر دو موضوع هم دارند ولی قصور قدرت باعث می شود که در مرحلۀ تنجر هز دو حکم فی عرضٍ واحد تنجز پیدا نکنند، **بل یکون الاهم هو المنجز او یکون المهم منجزاً علی تقدیر الترک الاعم،**

اگر کسی نظریۀ دوم و سوم را برگزید، یعنی در تزاحم قصور قدرت را یا در مرحلۀ فعلیت گرفت یادر مرحلۀ تنجز گرفت، فرق بین تزاحم و تعارض، واضح می­شود، و خیلی مسألۀ مبهمی نیست، تعارض یعنی تنافی دو دلیل در مرحلۀ جعل، اما تزاحم یعنی درگیری دو دلیل طبق مبنای دوم، در مرحلۀ فعلیت و طبق مبنای سوم در مرحلۀ تنجز. چون تنافی مرحلۀ جعل تعارض است، و تنافی در مرحلۀ فعلت یا تنجز تزاحم است، پس فرق بین تزاحم و تعارض، بنابر این دو مبنای اخیر واضح است.

**و اما علی الرأی الاول** که در تزاحم هم تنافی الف و باء در مرحلۀ جعل مؤثر بود، **فتصور الفرق بین التزاحم و التعارض، لیس بذلک الوضوح**، چون هم تعارض، هم تزاحم، درگیری آنها مربوط می شود به مرحلۀ جعل، لذا باید در بین این سه مبنا، داوری کنیم، و در عین داوری بین این سه مبنا به یک مبنای دیگر هم توجه داشته باشیم که در ترتب مأموری، دو نظریه است، عده­ایی ترتب معتقد هستند، عده­ایی به دلائلی منکر ترتب هستند، که بحث مفصلش در مباحث ترتب گذشته است.

[تقریری دوباره از فرمایش محقق خراسانی و محقق عراقی]

حال می آییم سراغ بحث رأی اول که تأثیر قصور قدرت است در مرحلۀ جعل و انشاء، عرض کردیم این جا دو محقق بزرگوار مرحوم آخوند،[[1]](#footnote-1) و مرحوم آقا ضیاء[[2]](#footnote-2)، هر دو معتقد هستند به این که قصور قدرت در مرحلۀ جعل و انشاء خود را نشان خواهد داد.

لُب فرمایش این دو محقق بزرگوارین است قدرت هر جا که باشد، به هر نوعی که باشد، در هر مسأله­ایی که باشد، شرط تکلیف است، چه قدرت بر انجام یک فعل باشد، و ان شئتَ فقل قدرت بر انجام متعلق، چه قدرت بر جمع بین امتثال تکالیف، هر چه که نامش قدرت باشد، و ارتباطی با تکلیف پیدا کند، در مرحلۀ جعل تأثیر خواهد گذاشت، چون عقلا و شرعا جعل تکلیف بر عاجز غیر ممکن است، عقلاً و شرعاً تکلیف به آجز متوجه نخواهد شد، چنان که مقنن از اول نمی تواند، ورای وسع و قدرت مکلف، به او دستور بدهد، نمی تواند، دو دستور هم بدهد که هر یک ازاین دو دستور به ما هو هو مقدور من است، اما جمع بین این دو مقدور من نیست، چون بخواهد، جمع کند بین دو حکم یعنی امر به ضدین کرده است، و امر به ضدین هم از حکیم محال است.

بنابراین اگر دو خطاب متزاحم داشتیم، باید من آخوند خراسانی و من آقا ضیاء عراقی سراغ بحث ترتب برویم، مبانی خود را در ترتب این جا اعمال کنیم.

از آن جا که محقق خراسانی رضوان الله تعالی علیه، در کفایۀ صراحتاً منکر بحث ترتب است، و در عین حال اینجا هم معتقد است که تکالیف شرعیه هم چنان که مشروط هستند به قدرت بر انجام متعلق، خود تکالیف مشروط هستند به قدرت بر جمع بین امتثال تکالیف، پس نمی تواند از منظر ترتب وارد شود، به این نحوه وارد می شود، که ببینم الف و باء آیا یکی بر دیگری ترجیح دارد اهم از دیگری هست، یا نیست؟ اگر محاسبه کردم، دیدم مثلا الف بر باء مزیت دارد، نمی توانم باء را هم مجعول بدانم، بلکه تعیّن اختصاص الجعل بما هو الاهم فقط، ان قلتَ پس مهم در کجای قضیه هست؟ می گوید مهم بنابر این مربوط می شود به مرحلۀ پیش از جعل، مربوط می شود به مرحلۀ ملاک، آن هم اقتضا نه فعلیت، چون اگر ملاک فعلیت پیدا کرد، جعل هم خواهد آمد، نه مهم در مرحلۀ ملاک باقی می ماند، چون ترتبی نیستم، جعل فقط به اهم تعلق می گیرد.

این نظریۀ من در جایی که بینهما مزیتی باشد که ثابت شد ان کان لاحدهما مزیة تعین اختصاص الجعل به فقط، باعتباره الاهم.

اما اگر این دو متساوی بودند، من دون ان یکونَ لاحدهما مزیة علی الآخر، این جا چه باید، کرد؟ الف و باء من قدرت بر جمع بین الف و باء را ندارم، نه الف بر باء ترجیح دارد، نه باء بر الف ترجیح دارد، قصور قدرت من هم در ناحیۀ جعل تأثیر خودش را خواهد گذاشت، قطعا من دو وجوب تعیینی هم برالف، هم بر باء دیگر ندارم، چون قصور قدرت دارم، در مرحلۀ امتثال، و چون قصور در مرحلۀ امتثال باعث می شود که جعل را مخدوش کند و چون اینجا هر دو با هم برابر هستند، پس هم خطاب الف، هم خطاب باء در اثر تنافی تساقط پیدا می کنند، تساقط که پیدا کردند یعنی نه الف وجوب تعیینی دارد، نه باء وجوب تعیینی دارد.

اما معنای برداشته شدن وجوب تعیینی برداشته شدن اصل وجوب از الف و باء نیست، بالاخره این جا الف واجب شده است، باء هم واجب شده است، چون مدلول مطابقی هر دو خطاب تساقط پیدا می­کنند، نوبت می رسد به مدلول التزامی، هر تکلیفی که ما داریم، یک مدلول مطابقی دارد، صل، و یک مدلول التزامی دارد، ملاکِ "الصلاة واجبة للمصلحة الملزمه"، از آن طرف "ازل النجاسة عن المسجد"، این مدلول مطابقی، مدلول الالتزامی دارد، **ازالة النجاسة عن المسجد واجبة للملاکة و المصلحة**.

قصور قدرت من در مرحلۀ جعل تأثیر کرد، عدم مزیت احدهما علی الآخر تأثیر کرد، این قصور قدرت، به اضافۀ عدم مزیت احدهما علی الآخر باعث شد، هر دو خطاب تنافی، تساقط پیدا کنند، ولی می توانیم آن مدلول مطابقی هر دو خطاب که ساقط شد، سراغ مدلول التزامی برویم، سراغ آن دو ملاک در ازل النجاسة و الصلاة برویم و از این دو ملاک که مدلول التزامی هر دو خطاب بودند، کشف می کنیم وجوب تخییری را، کشف المعلولة من العلة، می گوییم پس حال که نمی شود این جا دو وجوب باشد، حالا که این جا دو خطاب تساقط پیداکرد ولی در عین حال دو ملاک موجود است و بنا نیست دلالت التزامیه در بقائش تابع دلالت مطابقیه باشد، پس از سقوط دلالت مطابقیه به دلالت التزامیۀ "صل" و "ازل النجاسة عن المسجد" مراجعه می کنیم، کشف می کنیم که این دو به نجو تخییر باید واجب باشد.

ببینیم مرحوم آخوند این معزله را حل کرد به نحوی که از قاعدۀ ترتب استفاده نکند، اما محقق عراقی که او هم مثل مرحوم آخوند، تکالیف شرعیه را مشروط به قدرت در جمع امتثال تکالیف می داند ولی خلافا لمرحوم آخوند معتقد است به ترتب، او قضیه را این گونه حل می کند اولاً من می آید ان دو خطاب را ملاحظه می کنم، اگر دیدم یکی بر دیگری ترجیح داشت، رفع ید می کنم از اطلاق فقط دلیل مهم دیگر به پیکرۀ دلیل اهم دست نمی زنم، می گویم اهم باید انجام بشود، دیگر سراغ اطلاق دلیل مهم نمی رویم که بگوید مهم هم انجام شود، ربطی به اهم ندارد، کیف ما کان باید مهم هم انجام بشود، نه دست از اطلاق دلیل مهم بر می دارم، بله اگر عصیان کردم و اهم را انجام ندادم، خیال نکنم مهم از دست من کلا رفته، نه مهم سر جای خودش باقی است. علی النحو الترتب

این در جایی که بینهما مزیتی باشد.

ثانیا ان کانا متساویین، اگر این دو متساوی بودند، صلاة با"ازل النجاسة عن المسجد" هیچ کدام ملاکش بر دیگری ترجیح نداشت، اهم و مهم نبود، **رفعنا الید عن کلی الاطلاقین و ذلک بتقیید کل منهما بترک الآخر،**

در اینجا می آییم رفع ید از دو اطلاق در دو دلیل مهم می کنیم، به نحو ترتب می گوییم الف واجب است، اگر باء را ترک کنیم، باء واجب است اگر الف را ترک کنیم. یعنی اطلاق هر یک را مقید به ترک دیگری می کنیم بنا بر قبول ترتب.

چه ترتبی باشیم مثل مرحوم عراقی، چه غیر ترتبی باشیم مثل مرحوم آخوند، اگر این تقریب اول را در رأی اول پذیرفتیم و معتقد شدیم هم چنان که باید قدرت در اصل متعلق ملحوظ باشد، در جمع بین تکالیف هم باید قدرت ملحوظ باشد، یعنی اگر گفتیم به این بیان اول به این تقریب اول، از مرحومین خراسانی و عراقی که قصور قدرت در مرحلۀ جعل و انشاء دخالت می کند، بناء علی هذا التقریب از خراسانی و عراقی با همۀ اختلافات که دارند، این تقریب واحد را که داشتند، یتشابه باب التزاحم مع التعارض،

خب چه فرقی شد دو محقق بزرگوار؟ باید دست به قلم بشوید باید بفرمایید حال که در تزاحم هم مرحلۀ جعل دچار اشکال شد، ما الفرق بین التزاحم و التعارض، بر تزاحم هم تعریف تعارض قابل تطبیق است، چون تعریف تعارض این بود، مدلول دو دلیل در مرحلۀ جعل، در اینجا هم تنافی دو دلیل در مرحلۀ جعل، ما الفرق بینهما.

این توضیح مجددی از سیر بحث الی الآن تا ان شاء الله ادامۀ بحث در جلسۀ آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. کفایة الاصول، صفحۀ 134. [↑](#footnote-ref-1)
2. نهایة الافکار ، جلد 4، صفحۀ 376. [↑](#footnote-ref-2)